

رباعی (۱۷۹)

شد ملک دکن بعد آتش افروز	تا چند شب در روز بسازیم بسوز
گوئی چو معان معیتم آتشکده ایم	ایوای برین شامت حال شب و روز

رباعی (۱۸۰)

هر چند که آنچه هست بر ما از ماست	در جوشش رحمت این قدر ویر چراست
در سایه گر نیندز تاب خورشید	ای ابر کرم ظل بیط تو کجاست

رباعی (۱۸۱)

از تابش آفتاب شد روز سیاه	در روز چنین بسز تو نداریم پناه
دلها چو عرق گداخت از شرم گناه	بر رحمت خویش بین نه اعمال تباہ

رباعی (۱۸۲)

گر مای دکن حال دکن کرد خراب	شد چون لب صائم لب جو مای آب
بفرست بر رحمت خودت بارانی	ای قطره از محیط نسیم تو سحاب

رباعی (۱۸۳)

حاشا که بود بسز تو خدای دیگر	یا جزو اسید تو جائے دیگر
خواییم ترا بگرم و سرد ایام	مارا نبود بسر هوای دیگر

رباعیات تاریخی تہذیب

رباعی (۱۸۴۲) بہ تقریب ہفت سو کتب اجلال
اعلیٰ حضرت بندگانی بجا نب اورنگ آباد
خدا اللہ ملکہ

شد پر چو دل از سرور اورنگ آباد

شد غیرت مرہ نور اورنگ آباد

شد جلوہ گہ حضور اورنگ آباد

تاریخ نوشت والہ از روی ادب

سئلہ یکہزار و سیمہ ہجری

پوشیدہ بسا کہ از این رباعی دو مادہ تاریخ برمی آید یکی تو شیخی کہ ظاہر
است دیگر تذخلہ باشد کہ اعداد حضور را با اعداد اورنگ آباد جمع
نمایند آن گاہ در مصرع سوین نگہ بند و روی ادب کہ الف باشد
یک عددش نیز در آن داخل سازند پس پر و گی تاریخ ثانی
کہ پس حساب تذخلہ مستترست جلوہ نماید و نقاب از روی کبشاید فقط

محمد عبد الواحد عفی عنہ

رباعی (۱۸۵۱) تاریخ توشیحی در شریف اوری
 نواب سردار جنگ بہادر بدیدہ افروزی
 دیدار نواب محمد اعظم علیخان بہادر
 المتخلص بامید

مازم امید رانک یار آمد	رونق وہ بزم چون تو سالار آمد
صدراہ باستخارہ فرود ملک	خیرست در آن بقعہ کہ محنت آراء

شکوہ یکہزار و دو صد و نو دستہ ہجری

رباعی (۱۸۶۱) بتقریب مراجعت نواب سردار جنگ
 از سفیر لورپ

آمد سفر وزیر با عزت و شہ	الحق کہ سیدہ ظفر بہت سفر
رفتہ کہ بہر ہم سنش از پیر سرد	والہ بدیدہ گفت بنیان ظفر

شکوہ یکہزار و دو صد و نو دستہ ہجری

رباعی (۱۸۶۱) بہ تقریب وزارت نواب میر
 لایق علیخان بہادر سالار جنگ

باشد بدکن گزین وزیر اعظم	کے دیدن چہین وزیر اعظم
--------------------------	------------------------

تاریخ وزارتش چو واله پرسید	بشنید ز من بهین وزیر اعظم
سنه ۱۳۹۶ یک هزار و سیصد و یک هجری	
رباعی (۱۸۸۸) در تبدل مولوی عبدالحق صاحب مدرس	
در وار علوم آمده آنکس که سبق	پرده است ز دیگران به فیض مطلق
تاریخ تبدلش چو بستم واله	بشنید و لم ز نه فلک جار الحق
سنه ۱۳۹۶ یک هزار و دویصد و نود و شش هجری	
رباعیات تاریخی تعزیت	
رباعی (۱۸۹۹) تاریخ وفات سرور ریاض جان	
علی اکبر خان غفر الله له	
دلها همه خون شد بوصول اکبر	از دیده نمی رود خیال اکبر
واله به شمار کرد و تا کبر بخواند	تاریخ وفات او ملال اکبر
سنه ۱۳۹۶ یک هزار و دویصد و نود و شش هجری	
رباعی (۱۹۰۰) در تاریخ انتقال محمد عبدالوهاب صاحب	
چون رفت بدار خلد زین دیر خراب	واله سن طلش چنین گفت شتاب
سه تکرار اعداد جاء الحق نه بار تاریخ بر آید ۱۲ سه از تکرار اعداد طلال اکبر چهار بار تاریخ بر آید ۱۲	

جنت شده موهبت بعد و ناب	بیرون شمر این موهبت از روی حساب
سنة ۱۲۹۹ یک هزار و دویست و نود و نه هجری	
رباعی (۱۹۱) تاریخ انتقال نواب ناظم جنک بهادر	
آن ناظم جنک امیر قدسی شرب	کز رحلت اوست روز پاکان همه شب
پیوست بانوار آبی ناظم	سال است و هفت نیمه از شهر حبیب
سنة ۱۲۹۵ یک هزار و دویست و نود و پنج هجری	
رباعی (۱۹۲) تاریخ وفات سیده بیگم صاحب	
دختر نواب عماد الملک بهادر	
آن طاهره کماک چون جان تن اوست	ننزل که رحمت خدا مدفن اوست
شد داخل جنت شب عاشور و ازان	در خلد برین سیده ساکن است
سنة ۱۳۱۰ یک هزار و هشتصد و ده هجری	
رباعی (۱۹۳) ایضا	
شده از غم سیده شیبستان عاشق	امسال بشب کشت نمایان عاشق
چون شد شب عاشور و فاش و الم	گفت حسن و نشور عنوان عاشور
الحمد لله المنعم که رباعیات با انجام رسیدند	

متفرقات

بسم الله الرحمن الرحيم

این شتوی را در عنوان رقعہ عروسی میتوان نوشت

مورث صدگونه آبادی بود وصف آل و صحب مین بیدست پیچ کار خیر را سبقت بان جاد وانی کامرانی خوشترست دولت این سوزنا محصور باد	حمد خالق مایه شادی بود نعمت دارین نعمت احمدست کار خیر این است و نبود در جهان شادمانی جاد وانی خوشترست زین مسرت جان و دل معمور باد
--	---

مطلع در نعت

سفيد و بانگ همچون نمک بود	رخ اورا که دیگرگون نمک بود
---------------------------	----------------------------

مثنوی در نصیحت

دیده را صفحہ کتاب مکن	ای که خوانند هشتاب مکن
-----------------------	------------------------

<p>مژد زیر دزیر بطرز شکر و زندگی چسبیت سیل بی ز بهار تار وان میکنی سبق گذر و دل درین پند سو و مند بسند</p>	<p>مردم کن تو نقطه سعادت زندگی چسبیت باد صبح بهار تا بگرد و ورق گذر و سخن واله است پند نه بسند</p>
<p>شنوی در ستایش خرد نامه نگاشته میرزا مهدی خان صاحب کوکب</p>	
<p>هنر زیر گردون ز تو بهر دور چه جادوست در جنبش خامه ات سر کلکت این نامه نیکو نگاشت عجم را به شهنامه از زنده کرد عجم را بدین نامه جان داد و ز تو اینک آمد پی یادگار ز واله ترا آتش درین در خورست</p>	<p>ایا کوکب آن آسمان بهر و لم برده از کف خرد نامه ات ابوالقاسم ارچامه نیکو نگاشت بسی سال فرود سی آن نیک مرد به دو هفته کام جهان داد و ز بهی کار نامه که بر روی کار ز تو کار زیا چنین در خورست</p>
<p>مشنوی تاریخی در تعزیت</p>	
<p>مبایع گشته ذابلی بنامت</p>	<p>ایا نواب ذمی محب و کرامت</p>

ایامی سر یاخت پیشه ما
 ایام محبوب یار جنگ نای
 دو نور دیده ات تا از جهان رفت
 چو این با گرم از دنیا گزشتند
 چو نبوسیم ازین ماتم بیایند
 ز جنت ز وصل از بهر ایشان
 میان روح و ریحان روح شان باد
 تو باشی بر سر اولاد این هسا
 عیار صبر تو زین گشته نظر
 ز کف نقد شکیبائی نداده
 سر زدن و سر شیون سر غم

منزون تر دحت از اندیشه ما
 نکو تر از نکو یان کر اسمی
 جهان نورش ز چشم خون فشان رفت
 چه جان با سر و از دنیا گزشتند
 شود هر حرف از ان مکه استانی
 برتند از جهان زین ره شتابان
 روان هر دم به گلگشت جان باد
 سلامت تا بود افلاک بر پا
 که دیدندت درین داغ مکرر
 سر تسلیم بر زانو نهاده
 ز و اله شد سن این غم مرستم

سنة یک هزار و سه صد و هشت هجری

قطعه در شکریه

آمد از نزد آن خلیق ز من
 خوشدلی فرش منزلت آن باد

قائى غالى الثمن پئے من
 گشت از سیر قالیم دل شاد

قطرہ سترا و بخت نواب منصور الدولہ کرا جنگ

ای و بدبہ حیدر کرا رزنامت	پیدا بہ صفت جنگ
وی کردہ دم تبع ہفتہ بہینا مت	میدان بعد و تنگ
منصور ز تو دولت و بالعکس خطا	آمد ز پئے آن
تا چشم گزند ز سانسدانا مت	ای لایق اورنگ

مثنوی بخت ہاول صاحب بہار

رزیدنت عالی تبار و کن	ز ہی ہاول نامدار و کن
بہ فوز مراد ار فلک حائل است	من و عدل ہاول کہ بس ہائل است
و کن بہت ممنون اشفاق او	دلہ و الہ حسن اخلاق او

این بیت را در عذر نوشتن نامہ فی البدیہ گفتہ

ز نامہ سانی بخت است اینکہ نامہ دو	فلک ساند بوقتی کہ نیست وقت جو
-----------------------------------	-------------------------------

ایضاً

ز کوتاہی خطا سر نوشتم بود ای و الہ	کہ آمد نامہ و وقت جو ایش رفت از دم
------------------------------------	------------------------------------

این ابیات را در جواب طاعنی و قار تخلص گفتہ

قنادے بھی گفت قدست شعرا	گفتم تو میل واری گفتا بچند سیر
-------------------------	--------------------------------

شعرو قارار زد کربلی بهایش خوانم	تا یک درست نبود زخمش بجاند انم
در نصیحت	
عزت مرد از مهر باشد	علم پانیده تر ز زر باشد
ایل کوشش از بجان باشی	مرد میدان امتحان باشی
مطلع در جواب مطلع مرزا غالب دهلوی	
پیش ساقی یکدم از همت فرو ناید سرم	آسمان آساید و ز خویش کرد دسانم
ایضا بطور دیگر	
پیش ساقی یکدم از همت فرو ناید سرم	عالم آب است چون کشتی بگردسانم
ایضا بطور دیگر	
پیش ساقی یکدم از همت فرو ناید سرم	همچو گوهر ز ابروی خویش کرد دسانم
مطلع بجهت مولوی عنایت الرحمن خان صاحب معتمد تعلیمات	
وقت است کنون نیک شمع و نخت بدما	بر ما به عنایت نکرد معتمد ما
قطعه بجهت نواب خورشید جاہ بہادر	
سیہ وزی ما پی داد خواہی	بدر گاہت آمد کہ خورشید جاہی
ز خاصان شاہ فلک پار گاہی	ز ہی طالع ملک کو راہنماہی

رقعه منظومه

میرزا شاکر ایستوده شیم مثل این خسته خاطر رنجور میفرستم بخدمت والا لو سپندست اگر چو بنده حقیر تو عید سید میمون باد	ای منت واله کمال کرم کس مباد از صحبت هجور راس کبشی کبش ایل والا تو بزرگی نامی و خسوده گیر دشمنت دم بسینه اش خون باد
---	---

بیت در وصف مولوی محمد صدیق حسن صاحب مباحر

میخواست رستخیز عالم بر آورد
آن باغبان که تربیت این نهال کرد

مشنوی به تقریب مقدم مینت تو ام شاهزاده
عالیجناب مالک الرقاب هزار ایل بایک دیوک
آن کانات بدرسته العالیه جید را باد فرخنده بنیاد

آن ذات که جان کانات است در علم ارسطوی یگانه مکتب ز قد و علم گلستان در ملک و کن که میهمان است	شاهزاده دیوک آن کانات است در جاه سکندر زمانه وزیر تو او دکن چو بستان همان نبود که میربان است
---	---

فلقش دل خسلق رار بوده	این نافه بیسه جهان کتوده
در عقل چو پیر چرخ نکیتا	در عدل عدیل شاه کسری
باشد سر و هم به ملک اندر	سر کرده فوج نامے قیصر
از بس به شجاعتش کمان است	رستم به نبرد او چو زاله است
شاهنشاه ملک کامرانے	دولت پدشاهش به پاسبانی
نور دل و دیده کویں است	وصفی که در و بود درین است
دوران فلک بکام او باد	صهبای طرب بکام او باد

مشنوی بحمت منمنت راوجی صاحب

انکه منمنت راوجی نام است	کنج مهر و عروت تام است
خلق اقبال جاودانه او	نقد دل ناست در خندان او
زانش آید کلید روزی خلق	جدا شمع جان فروزمی خلق
غل و غش در بساط او سلب است	زر قلب است اگر همین قلب است
صیقلی عیار اهل منند	نامہ از وصف او ست کاغذ زر

مشنوی بحمت نواب تهور جنگیها در

بن از جور گردون عرصه تنگ است	مرا باطع ناساز جنگ است
------------------------------	------------------------

الا ای صاحبم وقت بسیج است بود ذاتت سرا پا اهل رحمت بکن رحمی بحال خسته من بحق مشقت و چارت ای یگانه	نهور گر نباشد جنگ بسیج است خطابت همدو با اهل رحمت گره بختناز کار بسته من بباد و اجاه و حشمت حبا و دانه
--	---

غزل ناتمام

از سرم باد هوا ای می و میخانه جدا جانم از خانه تن تن شو و از خانه جدا ساقیا زیر فلک حال خرابم وارو رفته با پیر معانم ز ازل پیمانے دورم از چشم کسی حال من از پیرس زلفت و لدار ز بهر تو بود گوشه من سر مخلوق بسا مان کن از ان پیش ای شام	نشود چشمم از ان ز کس ستانه جدا خالم ای سپرخ مباد از در جانانه جدا دور چشم تو جدا گردش پیمانے جدا که نباشم دمی از صحبت پیمانے جدا دای هستی که شود از در میخانه جدا مان ز زنجیر مشوا سی دل دیوانه جدا که شود از دست آن افسر شامانه جدا
--	--

قطعه

ای دبستان اهتمام نسروز هم ز خدمت تقصیرم امروز	وی که خلقی ز دست منیض اندوز رو با صلاخ نیت طبع هنوز
--	--

فرد

برودش در هم از جیب کله از سر چو قزاقان	خران ابر سزرگس بگلشن چون گذرافت
--	---------------------------------

مشنوی در تاریخ عروسی برادرزاده ام مولوی
عبدالقادر صاحب بکرت سوم

بود طوی این اسخه یا چمن چه این اخی این سینای دهر چه این اخی یا دگا ر سلف ز تنهایشش دل بر آمدیم سوم بوده تعداد این خوشن حال خداوند قادر مبارک کناد اگر فکر واله نیا جبنیل	که دلباست زنگ چمن خنده زن براه و روش گشته بکتای دهر سلف راست چشم و چراغ این خلعت از ان خواست آرام دل لاجرم خودش آمد و گفت در بزم سال قبول او تعالی تبارک کناد عجب نیت رای العلیل علیل
--	---

ساله یک هزار و سه صد و یازده هجری

منت بالخیر

الحمد لله تعالی دیوان استاد یگانه فصیح الفصیح حضرت مولانا محمد عبد العلی المتخلص به والم

وکنی حیدرآبادی رحمة اللہ علیہ کہ شاعر نامور زبان فارسی درین عہد حکومت اعلیٰ حضرت
 ظل اللہ میر محبوب علیخان بہادر اوام اللہ ملکہ و دولتہ بودہ اندہ تو فوق خدای بزرگ
 و برتر دیاری اوسعی و کوشش بندہ ضعیف ہمچیز محمد عبد الواجد کبیر
 فرزند ان حضرت مصنف موصوف مرحوم باختتام رسید و موافق
 وصیت مرحوم موصوف باین کتبین بصرف زر مستد بہ مال
 آن مرحوم بزور چاپ آراستہ گردید امید کہ مقبول خاص و عام
 شود و نگاشتمہ (۲۲) در رمضان المبارک سال ۱۳۱۰ ہجری



تذکره احوال حضرت مصنف رحمہ اللہ تعالیٰ بطریق

اختصار نگاشته محمد عبد الواجد فرزند حضرت مصنف

بسم اللہ الرحمن الرحیم

صاحب دستگاہ عالی مولوی محمد عبد العلی المتخلص بہ والہ خلف الصدق مولوی

محمد ہدی و اصف اند در ۱۲۳۸ ہجری قمری ۱۸۲۳ میلادی در ۱۰ صفر ۱۲۳۸ ہجری قمری

در شہر مدراس مینو اساس کولکب وجود مبارک ایشان بر فلک سستی

جلوہ گری نمود شیخ صدیقی و سنی حنفی بودند زبان عربی و فارسی و

علوم دینیہ اسلامیہ کہ عقاید و فقہ و تفسیر و حدیث باشند نزد ابا و علما

این شہر مثل نواب خان عالم خان بہادر فاروق و مولوی محمد زین العابدین

و نیز نزد جد و پدر بزرگوار خویش و غیرہ آموختند از کتب مناظرہ سنی

و شیعہ کتاب تحفہ اثنا عشریہ مصنفہ حضرت شاہ عبد الغریز محدث دہلوی

علیہ الرحمہ را خیلے عزیز میداشتند و اہل سنت و جماعت را بدین

این کتاب سقراط ایما میفرمودند و در این فن رباعیاست

مولانا باسترگاه محدث دکنی را هم سود مندمی گفتند کتب تصوف
 مثل لؤلؤج جامی و فصوص الحکم و مثنوی گلشن راز و غیره را خوانده
 بودند و مطالعه میکردند تترلات سسته و رساله وحدت الوجود مصنفه
 مولانا عبدالعلی انصاری طقب به ملک العلماء بحر العلوم را بعد از تلاش و
 جستجو بدست آورده نقلش گرفته بودند و لیکن مسئله وحدت الوجود را
 پیچ و لغو قرار میدادند و بارها میفرمودند که این مسئله سر اسر گمراهی و
 ضلالت است خط نسخ و نستعلیق را خصوصاً خط خفی نستعلیق را
 در نهایت خوشخطی و پاکیزگی می نگاشتند اصلاح سخن از رونق و فاروق
 گرفته بودند عمره بمطالعه صد ها کتب شعر و انشا و دواوین فصحا و
 علوم ادبیه بسر بردند سالها در حیدرآباد فرخنده بنیاد معرکه آرای
 مشاعره بودند اکثری از دوستان و سخنوران معاصر آنحضرت را طقب
 به سعدی هند میکردند و بعضی ظهوری وقت میگفتند قریب بیست و پنج
 سال در مدارس معتبره حکومت ابد مدت آصفیه دکن همچو مدرس
 دارالعلوم و مدرسه العالیه و نظام کالج بعدارت و تعلیم و تدریس
 کتب تحصیلیه فارسی مامور بودند و در آخر عمر سالانه سه هزار و یکصد و

هشتماً در روپیه سکه عالی موجب می یافتند۔ کتب درسیه فارسیه و
 دیگر کتب شعری و انشائی را بنهایت تحقیق و کمال تدقیق تعلیم میکردند
 خصوصاً پی مضمون بدون و مقصود قابل را فهمیدن کار آتجناب
 فیضآب بود و این معنی از حواشی مفیده آنحضرت که بر بعض کتب
 درسیه در مواقع مشکله در حیطه تحریر آورده اند آشکار و فارغ از اظهار
 است در تاریخ گوئی هم ید طولی داشتند چنانکه از ملاحظه تواریخ بر
 خاطر ناظران نکته رس واضح خواهد شد بالجمله در تحقیق و تدقیق علوم
 ادبیه و در فن شعر و شاعری مشهور نزدیک دور و با استادی مسلم
 بلکه درین فن هم مرتبه فصیحی عمده همچو شیخ سعدی و خواجه حافظ بودند چنانکه
 از کلام ایشان ظاهر است۔

دیوانے بفارسی قریب چهار هزار بیت مشتمل بر غزلیات و رباعیات
 و قطعات و قصاید و مرثی و انشائی بقدر هشت هزار بیت بفارسی
 متضمن رقعات و مراسلات و غیره و شرح فارسی بعض اشعار مشکله
 اساتذہ فارسی و شرح اردوی دیوان اردو کے مرزا غالب دہلوی
 از رشحات خامہ آنحضرت است۔

آه صد آه که ناگهان در عمر شصت و سه سالگی بنا خوشی ریخ بار یک
 در سال ۱۳۱۳ هجری قمری و سیصد و یازده هجری بتدریج پانزدهم ماه ذی الحجه
 این جهان فانی را پروردگفتند و بعالم جاودانی شتافتند و داغ حسرت
 و جدائی بر دل های دردمندان گذاشتند مزار آنحضرت در مقبره
 طالب علی یک شاه واقع گولی گوره قریب مسجد سنگی است -

بیت

از طفیل احمد و از فضل رب با درحمت مبدم بر مدش

امین

رباعی مستزادی ذیل و قطعه در تاریخ وفات آنحضرت از افکار آبدار
 حاجی حرین شریفین ماهر فن سخن مولوی قیوم حسن صاحبهاجر المتخلص عاشق است

رباعی

فردوسی عهد خویش و اله ز جهان رفت صد آه

از مغفرت خودش بفرودس مکان داد اله

عاشق سینه وفات آن پاک نهاد جت و سرش

گفتا و اله شد از جهان سوی جان طالب شاه

وله قطعہ تاریخ

چو فروسی عهد خویش واله شده از وار فانی راحل خلد
سندش را جسم ای عاشق ^{لقف} مذا در واد واله و اخل خلد

مخفی و محتجب مباد که بر کلام بلاغت نظام آنحضرت بعضی اشخاص

در بعض مواقع اعتراض هم داشتند و غالباً میدارند اگر چه این معنی

قابل تذکره نبود زیرا که عادت مردم است ولیکن هر قدر اعتراضات

که بنده میدانم در ذیل می نویسم زیرا که مع جوابات است لهذا

بنندگان را فایده دارد خصوصاً این جواب با جواباتی است که

بر زبان مبارک خود آنحضرت گذشته بودند و آن این است -

اعتراض اول

آنحضرت شبی برخانه مرزا ابوالحسن صاحب طباطبائی پروفیسر

فارسی نظام کلج رفت بودند بنده نیز همراه بودم دیوان خود را

حسب فرمایش مرزاسے موصوف یا خود برده چند تا غزل را خواندند

در آنجا مرزا کاظم نمازی هم موجود بودند چون آنحضرت ^{ابیت} این را خواندند

دل در سواد زلفت تسخیر ملک چین کرد عمرش دراز باشد جاہش زیاد باشد
 مرزا کاظم نمازی معترضانہ گفتند کہ بجائے (دراز باشد) (دراز باوا) یا بد
 آنحضرت در جواب فرمودند کہ خلاف نسق می شود۔ معترض صاحب
 خاموش ماندند۔

اعترض دوم

بعد از آن خود مرزا ابوالحسن صاحب اعتراض کردند بر لفظ ترسا یعنی
 گبر درین بیت

گردان آفتاب پرستار روی کسیت ترسا پرستش نکند آفتاب را
 ولغتی را بر آوردند و گفتند کہ ترسا یعنی نصرانی باشد نہ یعنی آتش پرست
 آنحضرت فرمودند کہ ترسا یعنی آتش پرست ہم آمدہ چنانچہ حضرت خواجہ حافظ
 شیرازی علیہ الرحمہ میفرماید۔

این حدیثم چه خوش آمد کہ میگویم بر در میگذر باد و نی ترسائی
 اگر مسلمانان ازین است حافظ وارد آہ اگر از پی امروز بود فروائے

ظاهرست که لغت را منکر قیامت نیستند پس ترسا در اینجا بمعنی آتش پر
آمده است و آتش پرستان قیامت را منکر اند چنانچه در کتاب بستان
مذاهب آورده است -

اعتراض سوم

بمشایخام نرگس و عنم صبح کن بیمار را غذا از می خوشگوار بخش
مرزا ناصر ی برین بیت اعتراض کرده بودند که دوا بجای که غذا باید
آنحضرت شنیده فرمودند که دوا خوشگوار نمی شود و بیمار را دوا و غذا
هر دو لازم است و نیز میفرمودند که معترض همین الفاظ را دیده است
و معنی شعر را نفهمیده است -

اعتراض چهارم

محبوب علی شهی که بدوران عدل او هرگز خطا گرفته نه جای صواب را
درین بیت شخصی اعتراض کرد که اسقاط عین روانی باشد چون آنحضرت
گوشش نمودند فرمودند که بی درستی است روانی باشد اگر چه ظاهر
و غیره ساقط کرده اند فقط

تمام شد مذکره

قطعه تاریخیه وفات بزبان اردو از افکار گوهر بار مولی حکیم سید فرخند علی صاحب
المخلص به طاهر محافظ دفتر مجلس مالگزاری کارخانه

خانم شهبانو
کلیه کتب و اسناد
مجلس مالگزاری
کابل

کتابخانه
مجلس مالگزاری
کابل
توسط
مجلس مالگزاری
کابل

محمد عبدالواحد عفی عنہ

اشتهار واجب الاطهار

حق چاپ این دیوان مختص بذات من بنده مستهام است
 هیچ یک صاحبی از عاждан مطالع این دیوان را بیدستوری نندو
 نکنند و هر قدر نسخ که مطلوب باشد از نزد بنده طلب آرند و این گذارش
 سری نیگارند - وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبِلاَغُ -

۲ - آن نسخه که بر او مهر حضرت مصنف مرحوم دست
 این بنده مغموم ثبت نباشد مال مسروقه است -

۳ - قیمت یک نسخه دور و پیشتر آنه (عقد) مال

المشهور

محمد عبدالواحد

ساکن نخله گلپایه علاقه بهاونی واقع حیدرآباد و کن